

مورخ ۳۰ می ۱۹۱۲ در منزل مبارک

در نیویورک: درباره یادی از جناب

ورقا و روح الله و معرفی میرزا ولی الله

خان ورقا

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۳۰ می ۱۹۱۲ در منزل مبارک در نیویورک: درباره یادی از جناب ورقا و روح الله و معرفی میرزا ولی الله خان ورقا^۱

(خطابات جلد دوم، ص. ۱۰۷-۱۰۹)

امروز می خواهم آقا میرزا ولی الله خان را به شما معرفی کنم. این جوان پسر آقا میرزا ورقا است. میرزا ورقا پسر حاجی ملا مهدی است.

حاجی ملا مهدی در یزد مؤمن شد، صدمات شدیده قبول کرد، اذیتها دید، چوبها خورد تا این که مجبور بر این شد که از وطن خود خارج شود، آمد رو به عکا. در این راه بسیار طولانی که تقریباً چند مقابل از اینجا تا به شیکاگو است، به تعب و بلایا گرفتار شد. بعضی راه را پیاده و بعضی را سواره رو به عکا آمد و در توی راه وقتی که پیاده می آمد رو به عکا، همه را مناجات می خواند، گریه و زاری می کرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و خون می نمود تا این که به مزرعه رسید، نزدیک عکا در آنجا وفات فرمود؛ در نهایت انقطاع، در نهایت انجذاب، در نهایت توجه در نهایت اشتعال. قبر او را من بدست خود ساختم و الآن در مزرعه است.

پسرش آقا میرزا ورقا از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد. موفق و مؤید بود، توجه به ملکوت ابی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود. زبان او قاطع بود و دلیلش واضح. هیچکس نمی توانست مقاومت کند. با هر کس صحبت می نمود، غالب می شد و در شعر و انشاء وحید ایران بود، مشهور این عصر بود. حتی ظلّ السلطان که قاتل احبّاء بود نزد من شهادت داد که

^۱ خطابه در بیت مبارک - نیویورک در معرفی میرزا ولی الله خان ورقا ۳۰ می ۱۹۱۲ عصر ۱۳

جمادی الآخر ۱۳۳۰

میرزا ورقاء اول شخص ایران بود و در نهایت کامل. بعد این میرزا ورقاء به عکا آمد با برادرش میرزا حسین علی از راه های دور پیاده آمدند تا وارد عکا شدند و به شرف لقای مبارک مشرف شد. این سفر اول بود. بعد جمال مبارک امر فرمودند که برای تبلیغ سفر به ایران کند و در جمیع شهرها اعلاء کلمة الله را بنمود. بعد صعود واقع شد. بعد از صعود با دو پسرش میرزا عزیز الله و میرزا روح الله به عکا آمد و مدتی پیش من بودند بعد از عکا من امر کردم که به ایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند. لهذا رفتند و در آنجا به اعلاء کلمة الله و نشر نفعات الله ایام را می گذرانیدند تا آنکه به زنجان رسیدند. در زنجان او را با پسرش روح الله که دوازده ساله بود گرفتند و در زیر زنجیر در آورده، در حبس انداختند و با زنجیر به طهران آوردند، حبس کردند. بعد در حبس خانه طهران، آن دو نفس محترم را به اشدّ عقوبات شهید کردند. این روح الله مادامی که در زیر زنجیر بود، زنجیر را بلند می کرد می بوسید و می گفت خدایا تو را شکر می کنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند؛ خدایا توئی قادر و مهربان، هر چند طفلم، مرا ثابت و مستقیم بر امرت نما. باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند و حضرت روح الله در وقت شهادت فریاد می کرد یا بهاء الله.

حالا آن نفوس محترم دویادگار برای ما گذاشتند، یکی میرزا عزیز الله خان یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان، آن میرزا ورقا نفسی بود که مثل و نظیری نداشت. جوهر محبت الله بود. در ساحت اقدس مقبول بود، لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمائید، علی الخصوص انقطاع آن طفل. به چه نوع پر از محبت الله بود، به چه سرور و شرف روحانی جانفشانی کرد و به شهادت کبری فائز شد.

